

«حلقه در گوش کردن» در تاریخ و ادب فارسی

محمود عابدی

استاد دانشگاه خوارزمی (تربیت معلم سابق)

عباس بگجانی

دانشجوی دکتری دانشگاه خوارزمی (تربیت معلم سابق)

(از ص ۱ تا ۲۰)

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۲/۱۲

چکیده

«حلقه در گوش کردن» آیینی کهن است که در میان اقوام و گروه‌های مختلف اجتماعی، و برای مقاصد گوناگون معمول بوده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که از گذشته‌های دور، هم در گوش انسان‌ها و هم در گوش حیوانات حلقه می‌کرده‌اند و هرچند گونه‌هایی از آن را به قصد زینت و آرایش به کار می‌برده‌اند، غالباً برای گروه‌های فرودست جامعه، نشانه غلامی و بردگی بوده است. نگارندگان در این مقاله، با تأمل در پیشینه این آیین در طول تاریخ و استخراج شواهد و نمونه‌های متعدد آن از متون ادبی و تاریخی، کاربردها و معانی مختلف و تنوع جنس و شکل این حلقه‌ها را در عرصه تاریخ و ادب فارسی نشان داده‌اند.

واژه‌های کلیدی: حلقه در گوش کردن، حلقه غلامی، گوشواره، آیین، تاریخ و

ادب فارسی.

۱. مقدمه

ادبیات آیینی تمام‌نمای فرهنگ و اندیشه ملت‌هاست؛ به این معنا که دیدگاه آنان درباره پدیده‌ها و موضوعات پیرامون خود، آداب و رسوم و عادات معمول در مناسبت‌های ملی و قومی و ریشه‌های تاریخی و سیر تحول این آیین‌ها، در ادبیات بازتاب یافته است. از این رو مطالعه آثار ادبی یک سرزمین، یکی از بهترین راه‌های آشنایی با ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی مردم آن است.

ادبیات فارسی نیز گسترده‌ترین جلوه‌گاه اندیشه‌ها و عقاید مردم ایران است و شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان بارها در آثارشان با اشاره به آیین‌های رایج در میان مردم خود، برای تصویرسازی‌های شاعرانه از آنها بهره گرفته‌اند. نمونه‌ای از این آیین‌ها - که در متون نظم و نثر فارسی مکرراً بدان اشاره می‌شود و محققان کمتر درباره آن سخن جامعی گفته‌اند «حلقه در گوش کردن» است. تنها سخنی که درباره این آیین می‌توان دید، اشاره کتاب‌های لغت همچون آندراج، غیاث‌اللغات، و لغت‌نامه دهخدا به «حلقه در گوش کردن» به نشانه بندگی و فرمانبرداری است، اما سابقه تاریخی، موارد کاربرد، معانی مختلف و انگیزه‌های حلقه در گوش کردن و نیز کیفیت ظاهری این حلقه‌ها تا به امروز مبهم باقی مانده است. موضوع این مقاله، بررسی و تبیین این نکات با عرضه شواهد و اطلاعات به‌دست‌آمده از متون فارسی است.

۲. پیشینه تاریخی

اطلاع ما درباره سابقه تاریخی حلقه در گوش کردن^(۱) به نشانه پیرایه و زیور، از دیگر انواع آن بیشتر است؛ چرا که پیشینه آن به تاریخ استفاده انسان‌ها از زیورآلاتی همچون گوشواره می‌رسد. آثار به‌دست‌آمده در حفاری‌های مختلف، نشان می‌دهد استعمال این گونه زینت‌ها - از قبیل گوشواره و گلوبند - در دوران هخامنشیان معمول بوده است (تاجبخش، ۱۳۵۵: ۱۶۴). شکل ظاهری این گوشواره‌ها در بسیاری از موارد، حلقه‌ای ساده و مدور بوده است. در حفاری‌های تخت جمشید هم نمونه‌هایی از این نوع حلقه‌ها در گوش سربازان هخامنشی به چشم می‌خورد (هینتس، ۱۳۸۶: ۱۲۴، ۲۸۲، ۳۲۲). در دوره ساسانیان نیز افزون بر زنان، مردان هم از گوشواره و دیگر زیورها استفاده می‌کردند؛

چنانکه در نقش بهرام گور روی بشقابی نقره‌ای مربوط به همین دوران، گوشواره‌ای در گوش وی دیده می‌شود (تاجبخش، همان: ۲۲۰).

در جوامع دیگر نیز می‌توان این موضوع را مشاهده کرد؛ برای نمونه، ویل دورانت (۱۸۸۵-۱۹۸۱م) اشاره می‌کند که در سلسله هجدهم فراعنه مصر (۱۵۶۷-۱۳۲۰ ق.م.) داشتن گوشواره در میان شاهزادگان و پادشاهان، امر رایجی بوده است و همه - اعم از پسر و دختر و مرد و زن - گوش‌های سوراخ‌شده داشته‌اند و گوشواره به کار می‌برده‌اند (دورانت، ۱۳۷۸: ج ۱، ۲۰۳).

سابقه حلقه در گوش کردن به نشانه بندگی چندان روشن نیست، اما وجود شواهد و قراینی، قدمت آن را نشان می‌دهد، که پس از این بدان خواهیم پرداخت.

۳. کاربردها

بررسی آثار گذشته نشان می‌دهد که بنا بر آدابی، در گوش انسان‌ها و حیوانات حلقه‌هایی می‌کرده‌اند؛ حلقه‌هایی که هر کدام در جای خود معنای خاصی داشته است، که در حد حوصله این مقاله بدان پرداخته می‌شود.

۳-۱. حیوانات

از اشارات تاریخی و ادبی برمی‌آید که آرایش حیوانات با اسباب زینتی - همچون طوق، خلخال، قلاده - در میان گذشتگان امری متداول بوده است. نصرالله منشی (زنده در ۵۳۸ ق.) در کلیله و دمنه به برخی از این پیرایه‌ها اشاره می‌کند. وی درباره توانگران قاصره‌مت می‌نویسد: «توانگر قاصره‌مت ذلیل نماید، چون سگ که به همه جای خوار باشد، اگر چه به طوق و خلخال مرصع آراسته گردد» (منشی، ۱۳۵۶: ۱۸۰).

حلقه و گوشواره نیز از جمله زیورهای دیگری بوده است که در گوش حیوانات می‌کرده‌اند. نمونه‌ای از کهن‌ترین اشارات مورخان درباره این موضوع، سخن هرودوت (۴۲۰-۴۸۰ ق.م.)، تاریخ‌نگار یونانی، است. وی در توصیف نهنگ [= تمساح] رود نیل می‌گوید: برخی از مردمان مصر باستان، نهنگ خاصی را رام می‌کنند و حلقه‌های شیشه‌ای یا زرین در گوش‌های او و النگوهای بر دو پای پیشین او می‌بندند و خوراک مخصوص و هدایای دیگری به او می‌دهند. این نهنگ‌ها در زمان زندگی، مُعزّزند و پس

از مرگشان، پرستندگانشان آنها را مومیایی می‌کنند (اعلم، ۱۳۸۳: ۱۷۵).
ظاهراً اشاره فردوسی به گوشوار حیوانات در ابیات زیر، باید جلوه دیگری از همین آیین باشد. وی در توصیف تجمّلات دربار یزدگرد - مثل سگ و یوز و باز - می‌گوید:
سگ و یوز و باز ده‌دو هزار که با زنگ و زرّند و با گوشوار
(فردوسی، ۱۳۷۵: ج ۹، ۳۲۲)

و در ذکر هدایای پادشاه هند به انوشیروان می‌گوید:
گهر کرد بسیار پیشش نثار یکی چتر و ده پیل با گوشوار
(همان: ج ۸، ۲۰۷)

در آثار متأخران هم می‌توان نشانه‌هایی از این آیین را دید. از آن جمله صادقی‌بیگ افشار (۹۴۰-۱۰۱۸ یا ۱۰۲۲ ق.)، دانشمند نامی دوره صفوی، در فصل دوم رساله خود به نام «حظّیات» - که حاوی اطلاعات لغوی و اصطلاحی و برخی از مضاف و منسوب‌های مصطلح دوره صفویه است - یکی از اسباب سفر را «پیل حلقه به گوش خراسانی» می‌داند (افشار، ۱۳۸۲: ۱۵۹)^(۳).

۲-۲. انسان‌ها

انسان‌ها با انگیزه‌های گوناگون، برای زینت یا به نشانه بندگی و تملک، در گوش خود یا دیگری حلقه می‌کرده‌اند.

۳-۲-۱. زینت

از شایع‌ترین کاربردهای حلقه، استفاده از آن به عنوان زیور و آرایش بوده است^(۳). بدین ترتیب که معمولاً افرادی از طبقه شاهان و حاکمان، حلقه‌هایی در گوش خود می‌آویختند. منابع تاریخی و ادبی، نمونه‌هایی از این نوع کاربرد را به دست می‌دهد.

احمد بن اعثم کوفی (فو ۳۱۴ ق.) در *الفتوح*، ضمن گزارش جنگ قادسیه آورده است:

«چون تعبیه لشکرها از جانبین راست شد، اول مبارزی که اسب در میدان راند، امیر آذربایگان، نام او مهران، و داماد یزدجرد بود که با دبدبه تمام به میدان آمد. قبای حریر پوشیده، کُرت‌های [نیم‌تنه] از دیبا در بر کشیده، کمری از زرّ مرصع به جواهر بر میان بسته و دو حلقه زرّین با دو دانه مروارید بزرگ در گوش کرده، بر اسبی در غایت مهابت و

بزرگی برنشسته» (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۱۰۶).

در شاهنامه، در موارد متعددی از گوشواره شاهان سخن رفته است که می‌توان آن را نوعی از همین حلقه‌های زینتی دانست؛ از آن جمله است در توصیف فریدون:

ابا تاج و با طوق و با گوشوار
چنان چون بود درخور شهریار

(فردوسی، همان: ج ۱، ۱۱۲)

و یا در توصیف سعد و قاص از یزدگرد:

همان تاج دارد همان گوشوار
همه‌ساله با بوی رنگ و نگار

(همان: ج ۹، ۳۲۵)

این موضوع ظاهراً در میان شاهان متأخر نیز رواج داشته است؛ از آن جمله در تصویری که یکی از سیاحان اروپایی (سفرنامه هربرت، تألیف ۱۶۳۴ م.) از شاه عباس صفوی کشیده است، حلقه‌ای در گوش وی دیده می‌شود (رک: نوایی، ۱۳۶۴: تصاویر پایان کتاب).

۳-۲-۲. بندگی

بیشترین شواهد مربوط به حلقه در آثار فارسی، درباره حلقه‌ای است که در گوش بندگان می‌کرده‌اند. این آیین درباره سه گروه معمول بوده است: الف) ملازمان پادشاه و بعضی از لشکریان به نشانه فرمانبرداری و اطاعت؛ ب) غلامان درم‌خرید به نشانه بردگی؛ ج) اسیران جنگی به نشانه اینکه «حلقه در گوش»، مغلوب آزادشده‌ای است که با لطف و عنایت حریف غالب، حیات تازه‌ای باز یافته است.

۳-۲-۱. ملازمان پادشاه

در دستگاه پادشاهان، برخی لشکریان - به خصوص آنان که ملازم خدمت پادشاه بودند - حلقه در گوش خود داشته‌اند؛ چنانکه کمر (کمر بند) را هم با همین معنی بر میان می‌بسته‌اند. ابن بلخی (فو ۵۱۱ ق.) در فارسنامه‌اش یکی از عادات ملوک فرس قدیم را حلقه کردن در گوش طبقات لشکر می‌داند و در واقعه گرفتار شدن کیکاووس به دست سپاهیان یمن و نجات یافتن او به همت رستم می‌گوید:

«چون کیکاوس با مقرّ عزّ خویش رسید، رستم را در مقابلهت این خدمت از بندگی آزاد کرد

و سیستان و زابلستان به وی داد از آنچه عادت چنان بودی در روزگار ملوک فرس کی همه

سپاه‌سالاران و سراهنگان و طبقات لشکر را همچون بندگان درم‌خریده داشتندی و همگان

را گوشوار بندگی در گوش‌ها کرده بودندی؛ پیر و جوان و خرد و بزرگ چون در پیش

پادشاه رفتندی، عادت چنان بودی کی هر یکی کمر بالای جامه بستندی و آن را کمر بندگی خواندندی^(۴) و هیچ کس زهره نداشتی کی بی گوشوار و کمر بندگی در نزدیک پادشاه رفتی و رسم نبودی کی در مجلس پادشاه، هیچ کس بنشستی؛ البته نزد ملک دست در کمر زده بیستاندندی، و چون رستم این خدمت پسندیده بکرد، کیکاوس او را آزاد کرد و گوشوار و کمر بندگی از گوش و میان او دور گردانید و تشریف‌های نیکو داد و نواخت‌ها فرمود، و نسخه آزادنامه و عهد کی از بهر رستم نوشت این است: به نام یزدان دادار روزی دهنده، این آزادنامه، کیکاوس بن کیکاوس فرمود مر رستم بن دستان را کی من تو را از بندگی آزاد کردم و مملکت سیستان و زاولستان تو را دادم باید کی به بندگی هیچ کس اقرار نیآوری» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۴۳).

از وجود و ادامه این آیین در ادوار مختلف تاریخ، آگاهی چندانی نداریم، اما برخی منابع از ادامه این رسم تا قرون متأخر حکایت دارند. برای نمونه گفته‌اند که بعضی از فرنگیان که ملازم شاهان ایرانی بودند، با آگاهی از مفهوم و معنای حلقه در گوش کردن در میان ایرانیان، برای خود حلقه‌ای ترتیب داده و به نشانه وفاداری و اطاعت صادقانه در گوش آویخته بودند. از جمله این افراد می‌توان به «رابرت شرلی» اشاره کرد که همراه برادر خود «آنتونی شرلی» در زمان صفویان به ایران آمده و جزو نزدیکان شاه عباس اول شده بود. «وی همیشه لباس ایرانی می‌پوشید و یک گوش خود را سوراخ کرده در آن حلقه‌ای نموده و بر آن الماس درستی آویخته بود و بر نوک عمامه نیز صلیبی» (نویسی، همان: ۲۲۰).

۳-۲-۲. غلامان

از نشانه‌های بندگی، داشتن طوق در گردن و داغ بر اعضا هم بود، اما مهم‌ترین نشانه بندگی، حلقه‌ای بود که در گوش غلامان می‌کردند و این صورت در دلالت چندان قوی و آشکار بود که سوراخ کردن گوش هم به تنهایی بر بندگی و غلامی دلالت می‌کرد^(۵). به احتمال بسیار، شکل این حلقه‌ها، متفاوت بوده و نشانه‌ای از قبیل نقش یا نوشته‌ای خاص بر خود داشت که بر صاحب غلام دلالت می‌کرد. ترکیباتی از قبیل حلقه بندگی، حلقه چاکری و حلقه غلامی یادگار این آیین است که در ادبیات فارسی شواهد فراوانی دارد. ابیات زیر به نمونه‌هایی از این آیین اشاره دارند:

فدای جان تو گر جان من طمع داری غلام حلقه به گوش آن کند که فرمایند

چون غلام حلقه در گوش توام

چند داری همچو حلقه بر درم؟

(خواجو، ۱۳۶۹: ۴۵۹)

هنوز هم بازمانده‌هایی نمادین از حلقه در گوش کردن به این معنی در اعتقادات مذهبی مردمان برخی نواحی ایران به جای مانده است. در شهر یزد، والدینی که به دلایلی نگران‌اند فرزندشان پیش از رسیدن به سن بلوغ فوت شود، بنا بر آدابی خاص، برای آنها «حلقه مراد» سفارش می‌دهند تا از مرگ او جلوگیری کند و این‌گونه به نوعی او را غلام و کنیز حضرت علی^(ع) و فاطمه^(س) می‌کنند. برای تهیه این حلقه، از هفت نفر که اسمشان محمد و علی و فاطمه است پول می‌گیرند و حلقه نقره‌ای سفارش می‌دهند و تا قبل از ظهر روز بیست‌وهفتم ماه رمضان، آن حلقه را به گوش فرزندشان می‌اندازند. اگر کودک دختر بود در هر دو گوشش و اگر پسر بود فقط در گوش راستش حلقه انداخته می‌شود. بعدها پس از رسیدن این کودکان به سن بلوغ، والدینشان آنها را به مشهد می‌برند و آن حلقه را در ضریح امام رضا^(ع) می‌اندازند (دانش یزدی، ۱۳۸۳: ۱۸۳).

۳-۲-۲-۳. اسیران

کهن‌ترین متنی که در آن به حلقه در گوش کردن اسیران اشاره شده است، مثنوی شهریارنامه در ذکر داستان شهریار از نوادگان رستم، منسوب به مختاری غزنوی (فو ۵۴۴ یا ۵۴۹ ق.) است. زنجان زنگی، فرمانده زنگیان، در جنگی به اسارت شهریار درمی‌آید. شهریار وی را آزاد می‌کند تا به سوی سرزمین خود بازگردد اما زنجان زنگی اجازه می‌خواهد تا در خدمت شهریار بماند. شهریار نیز پس از پذیرش این خواهش، گوش او را با پیکان تیر سوراخ می‌کند و حلقه‌ای از لعل در گوشش می‌آویزد:

که آزاد گشتی ز سردار نو	به زنجان زنگی بگفتا برو
به هر جا نهی پای، باشد سرم	چنین گفت من بنده کهرم
جهانجوی، آنکه به پیکان تیر	روان، کرد سوراخ، گوش دلیر
همی نام او زنگی زوش ^(۶) کرد	ز لعلش، روان، حلقه در گوش کرد

(مختاری، ۱۳۵۸: ۱۱۵)

در شرف‌نامه نظامی (فو ۶۱۴ یا ۶۱۹ ق) نمونه‌ای دیگر از این آیین آمده است، بدین

ترتیب که چون اسکندر بر لشکر روس پیروز می‌شود و بسیاری از آنان را به اسارت

می‌گیرد، بزمی ترتیب می‌دهد و در میانه بزم، فرمان می‌دهد تا پادشاه روسیان را - که در این جنگ به اسارت درآمده بود - نزد او بیاورند. اسکندر پس از اهدای خلعتی به وی، به نشانه بندگی، حلقه‌ای در گوش او می‌کند و از جرایمش درمی‌گذرد:

چو سرمست گشت از گوارنده می	گل از آب گلگون برآورد خوی
شه روسیان را بر خویش خواند	سزاوارتر جایگاهی نشاند
ز دست و ز پای، آهن انداختش	ز منسوج زر خلعتی ساختش
به مولایی‌اش حلقه در گوش کرد	برو کین رفته فراموش کرد

(نظامی، ۱۳۱۶: ۴۸۲)

راوندی، مؤلف *راحة الصدور* (تألیف ۵۹۹ ق.) در گزارش اسارت «ارمانوس» [رومانوس]، پادشاه روم، به دست البارسلان سلجوقی می‌نویسد: «سلطان او را چند روز اسیر داشت، بعد از آن حلقه در هر دو گوش او کرد و به جان امان داد» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۱۹). شهاب‌الدین محمد نسوی (فو حدود ۶۴۷ ق.) مؤلف *سیرت جلال‌الدین مینکبرنی* (تألیف ۶۳۹ ق.) نیز در «ذکر مال و حال نصره‌الدین» حاکم اهر - که در جنگ سلطان محمد خوارزمشاه با اتابک ازبک بن محمد به اسارت خوارزمشاهیان درآمده بود - درباره حلقه‌ای که در گوش اسیران می‌کردند، اطلاع تازه‌ای به دست می‌دهد. از جمله این اطلاعات تازه آن است که برخی مواقع پس از پیروزی در جنگ، اسیران مسلمان می‌شدند و به دستور سلطان حلقه‌ای منقش به نام وی در گوش آنان می‌کردند که همه عمر در گوش آنها بود و پس از مرگ به فرزندانشان می‌رسید و فرزندان نیز به نشانه باقی ماندن بر عهد پدر - یعنی مسلمانی و اطاعت از سلطان - در گوش می‌نهادند. بعدها با ظهور سلطان جدید و تکرار داستان پدران - یعنی جنگ و اسارت در دست سلطان - حلقه‌هایی تازه منقش به نام سلطان جدید در گوش آنها می‌کردند:

«هر روز در وقت گوی باختن سلطان [محمد خوارزمشاه]، نصره‌الدین را با بند گران به میدان حاضر می‌کردند. یک روز سلطان در وی نظر کرد و حلقه‌ای بزرگ مجوف بر مثال دو باره به رسم گوشواره از دو گوش وی آویخته دید. پرسید که این چه چیز است؟ جواب داد که چون البارسلان بن داوود به غزای گرج شد، و حق تعالی او را نصرت داد، امرا را به قسر در موقف آسر به خدمت او حاضر کردند، همه را آزاد کرد، و فرمود که در گوش هر یکی دو

حلقه بکنند، و نام سلطان بر آنجا نویسند. چون مدت مدید بر آن بگذشت و قواعد دولت [سلجوقیان] متزلزل شد، امرا ربقه طاعت از گردن بیفگندند، غیر از جد بنده که مسلمان شد و ولایت او به سلامت ماند، و اعقاب او به برکت مسلمانی و وفا تا این غایت آسوده و مرقه ماندند. سلطان را از آن حال رقت آمد... در حال، او را علی‌الرسم فرمود که خلعت پوشانیدند و سوار کردند... و فرمود که آن حلقه‌ها را نو کردند و نام سلطان بر آن نقش کردند» (نسوی، ۱۳۶۵: ۲۸).

یکی دیگر از متونی که نکات تازه‌ای از آن می‌توان دریافت، *طبقات ناصری* (تألیف ۶۵۸ ق.) نوشته منهج‌الدین سراج جوزجانی است. وی در شرح جنگ سلطان صلاح‌الدین ایوبی با رومیان - که مقارن سال ۵۸۲ قمری اتفاق افتاد - می‌نویسد:

«خلق به رغبت صادق با او [سلطان صلاح‌الدین ایوبی] بیعت جهاد کردند و هم از آنجا روی به جهاد آوردند، و از شهر جمله بیرون آمدند، و بر لشکر کفار زد، حق تعالی نصرت فرستاد... و جمله ملوک و امرا و مشایخ افرنج اسیر گشت. چون اسلامیان مظفر و منصور گشتند، سلطان در باب اسیران با هر کس تدبیر فرمود، به آخر بدان قرار گرفت که جمله را آزاد کرد و توبه داد و انعام ارزانی داشت. چون یک منزل برفتند، پیغام به خدمت سلطان فرستادند، که ما همه بندگان آزاد کرده توایم، هر یک را حلقه بفرست تا در گوش کنیم، آنگاه برویم. سلطان فرمان داد تا به عدد هر یک، حلقه از مثقال زر صامت گرداند [ظ: کردند]، و به نزدیک ایشان فرستاد، جمله حلقه در گوش کردند و بازگشتند، و آن جماعت هیچ‌یک هرگز به جنگ لشکر او نیامدند» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۲۹۲).

بنابراین گاه اتفاق می‌افتاده است که برخی اسیران برای نشان دادن اینکه آزادشده سلطان غالب هستند، داوطلبانه خواستار آن می‌شدند که حلقه بندگی او را در گوش کنند.

حمدالله مستوفی در *تاریخ گزیده* (تألیف ۷۳۰ ق.) در باب البارسلان، و در گزارش جنگی که شرح آن به نقل از *سیرت جلال‌الدین* گذشت، می‌نویسد:

«سلطان البارسلان به غزای گرجستان رفت. بعد از محاربه، حاکم آنجا، بقراط بن گریگور، با سلطان صلح کرد و بعضی امرای گرجستان در دست سلطان اسیر شدند. بعضی مسلمان شدند. از ایشان یکی بیشکین^(۷) بود، به جای حلقه بندگی، نعل اسب در گوش او کرد. تخمه او همچنان حلقه بزرگ می‌دارند. شهر وراوی به اقطاع بدو داد و اکنون به بیشکین معروف است» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۴۳۲).

علاوه بر این، در منابع دیگر نیز اشاراتی به آویختن نعل اسب در گوش حریف مغلوب

و ظاهراً به قصد تحقیر می‌توان یافت. در یکی از داستان‌های الحاقی شاهنامه (دستنویس مورخ ۱۲۴۶-۱۲۴۹)، در شرح جنگ رستم با دیوی به نام گلیمینه گوش، پس از آنکه رستم دیو را مغلوب می‌کند، دیو به التماس از رستم می‌خواهد که از کشتن او درگذرد و نعل اسب در گوشش کند:

یکی میخ از نعل اسبم بکوش	که تا باشم، این حلقه باشد به گوش
چو بشنید البرز ^(۸) بندش ز دست	گسست و به گوشش یکی حلقه بست
برون کرد نعل او ز سمّ سمند	به گوش وی آن نعل اندر فکند

(خالقی مطلق، همان: ۲۹۵)^(۹)

دکتر محمد فؤاد کوپرولوزاده، محقق ترک، حلقه کردن در گوش اسیران را رسم ترکان دانسته است^(۱۰)، اما با توجه به گزارش منهای سراج درباره سلطان صلاح‌الدین ایوبی که پیش از این گذشت، می‌توان گفت که در میان دیگر اقوام نیز رایج بوده است. نکته دیگر اینکه گویا چنین رفتاری فقط با اسرای غیرمسلمان صورت می‌گرفته و در باب مسلمانان معمول نبوده است. تنها جایی که استثنائاً در مورد مسلمانان به این امر اشاره می‌شود، مثنوی معنوی است، آنجا که سلطان محمد خوارزمشاه پس از فتح سبزوار دستور قتل و غارت صادر می‌کند و مردم شهر هنگام امان خواستن از وی، سجده آوردند پیشش کالامان حلقه‌مان در گوش کن و ابخش جان (مولوی، ۱۳۶۰: ۸۶۳)

در این حکایت نیز، چنان که در مثنوی (مولوی، همان: ۸۶۲-۸۶۵) می‌توان خواند، در نهایت این کار انجام نمی‌شود و مردم از طریقی دیگر رضایت سلطان را جلب می‌کنند. با همه این احوال، جای این احتمال هست که چون مردم سبزوار «رافضی» بوده‌اند، از نظر سلطان و اطرافیانش، جایگاهی در حد کفار و غیرمسلمانان داشته‌اند.

نظر به آنچه گذشت، می‌توان گفت که حلقه در گوش اسیران کردن غالباً درباره شخصیت‌هایی صاحب‌مقام معمول می‌شده است و چون سلطان پیروز، آنان را به جان امان می‌داده، حلقه‌ای در گوش آنان می‌کرده تا نشانه‌ای باشد از آنکه صاحب حلقه، آزاد کرده‌ای است که با لطف پادشاه غالب، عمری دوباره باز یافته است.^(۱۱)

۴. شکل و جنس حلقه

درباره شکل و جنس حلقه‌های زینت و بندگی، آگاهی ما فقط برآمده از اشاره‌های جسته و گریخته‌ای است که در منابع تاریخی و ادبی آمده است. با عنایت به این اشارات که پیش از این ذکر شد (نسوی، همان: ۲۸) دانسته می‌شود که گاه در گوش اسیران «حلقه بزرگ مجوف بر مثال دو یاره به رسم گوشواره» می‌کردند که بر آن اسم پادشاه غالب نوشته شده بود و گاه نیز به جای حلقه، «نعل اسب» در گوش ایشان می‌کردند (مستوفی، همان: ۴۳۲).

از دیگر نکات شایان ذکر درباره شکل حلقه، شباهت ظاهری آن با برخی انواع گوشواره است؛ بدین صورت که برخی از گوشواره‌ها به شکل حلقه و ساده و مدور بوده‌اند. تعدادی از این نوع گوشواره‌های ساده - که به شکل دایره هستند و هیچ تزیینی روی آنها دیده نمی‌شود - در میان آثار به‌دست‌آمده از دوران هخامنشیان (تاجبخش، همان: ۱۶۴) و در نقوش تخت جمشید، در گوش سربازان هخامنشی، دیده می‌شود (هینتس، همان: ۱۲۴، ۲۸۲، ۳۲۲).

گوشوار غلامان و کنیزان - که برخی نویسندگان به آن اشاره کرده‌اند - ممکن است نوعی از همین حلقه‌ها باشد. فردوسی در داستان رفتن کیکائوس به مازندران، در توصیف آن شهر می‌گوید:

به هر برزنی بر، فزون از هزار پرستار با طوق و با گوشوار

(فردوسی، همان: ج ۲، ۸۵)

سعدالدین وراوینی (فوق قرن هفتم) در داستان دادمه و دادستان می‌نویسد:

«و هر که گردش روزگار را مساعد خویش بیند، پندارد که با همه آن مزاج دارد. چون متنعمی که به فصل تابستان خیش خانه آسایش او را غلامان زرین‌گوشوار سیمین‌بناگوش به مروّح‌های که سر زلف ایشان را مشوّش کند، خوش می‌دارند» (وراوینی، ۱۳۷۶: ۱۹۹).

بیشترین اطلاع ما درباره جنس حلقه‌های گوناگون، مربوط به حلقه اسارت است. مختاری غزنوی (همان: ۱۱۵) این حلقه‌ها را از جنس لعل ذکر کرده است و از سخن جوزجانی (همان: ج ۱، ۲۹۲) نیز می‌توان فهمید که در گوش برخی از اسیران، حلقه طلایی می‌کرده‌اند.

از اشاره‌های برخی منابع دانسته می‌شود که بزرگان و ثروتمندان، در گوش غلامان

خود حلقه و گوشوار زرین می‌آویخته‌اند. اشارهٔ وراوینی (همان: ۱۹۹) به غلامان زرین‌گوشوار متنعمان، پیش از این نقل شد. سیف فرغانی و محتشم کاشانی هم در ابیات زیر به نوعی به این موضوع اشاره دارند:

ز دیده دُر بفشانم چو دست سیمم نیست که بهر گوش غلامت کنم ز زر حلقه
(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۵۰۳)

فلک که حلقهٔ زر کرده از هلال به گوش غلام حلقه به گوش فدایی خان است
(محتشم، ۱۳۷۶: ۴۲۷)

حلقه‌های زینتی معمولاً از جنس طلا و نقره بوده است که گاه لعل یا گوهری نیز از آنها می‌آویخته‌اند. ظاهراً جنس هر دو حلقه‌ای که در گوش می‌کرده‌اند باید یک نوع می‌بوده و تفاوت در جنس آنها در میان عامه، ناپسند دانسته می‌شده است. یکی از قرائینی که به این مطلب دلالت می‌کند، سخن ابوالفضل حبیب بن ابراهیم تفلیسی (فودود ۶۰۰ ق.) در *کامل‌التعبیر* است: «اگر مردی در خواب ببیند که زن او دو حلقه در گوش داشت، یکی از زر و دیگری سیم، دلیل که زن را طلاق دهد و بیرون کند» (تفلیسی، ۱۳۲۶: ۳۶۴).

اشاره به جنس حلقه در این ابیات نیز ظاهراً مربوط به حلقه‌های زینتی است:

نهاده گوهرآگین حلقه در گوش فکنده حلقه‌های زلف در دوش
(نظامی، ۱۳۱۳: ۴۲۲)

غلام حلقهٔ سیمین گوشوار توام که پادشاه غلامان حلقه در گوشی
(سعدی، همان: ۶۶۵)

سمع شو یکبارگی تو گوش‌وار تا ز حلقه‌ی لعل یابی گوشوار
(مولوی، ۱۳۶۰: ۹۲۵)

گر حلقه زر نبودی، در گوش او نرفتی در گوش حلقهٔ زر بر طمع او نشان است
(مولوی، ۱۳۵۵: ج ۱، ۲۵۴)

۵. ترکیبات و تعبیر برآمده از حلقه در گوش کردن

در متون ادب فارسی ترکیبات و تعبیری وجود دارد که شاعران و نویسندگان از «حلقه در گوش کردن» خلق کرده‌اند و در آثار خود به کار برده‌اند.

۱-۵. ترکیبات

۱-۱-۵. ترکیبات وصفی

صفت مفعولی مرکب: حلقه در/ به گوش: بنده؛ مطیع.

غلام حلقه سیمین گوشوار توام که پادشاه غلامان حلقه در گوشی

(سعدی، همان: ۶۶۵)

چارده ساله بتی چابک شیرین دارم که به جان حلقه به گوش است مه چاردهش

(حافظ، ۱۳۵۹: ۵۶۸)

• صفت فاعلی مرکب مرخم: حلقه کش.

(۱) حلقه [در گوش خود] کشنده: بنده؛ مطیع.

گوش جهان حلقه کش^(۱۲) میم اوست خود دو جهان حلقه تسلیم اوست

(نظامی، ۱۳۴۳: ۱۲) [در توصیف پیامبر^(ص)]

(۲) حلقه [در گوش کسی] کشنده: مطیع کننده.

زلف کجش حلقه کش گوش ماه چشم غزال از پی چشمش سیاه

(وحشی، ۱۳۵۵: ۳۹۶)

۲-۱-۵. ترکیبات اضافی

• حلقه اخلاص

گوشش از حلقه اخلاص گران دیده عشق به رویش نگران

(جامی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۶۹۹)

• حلقه بندگی

به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد

(حافظ، همان: ۲۰۲)

• حلقه چاکری

کمر بست خاقان به فرمانبری به گوش اندرون حلقه چاکری

(نظامی، ۱۳۱۶: ۴۰۶)

• حلقه غلامی

زان سخن، هوش را تمامی داد گوش را حلقه غلامی داد

(نظامی، ۱۳۱۵: ۱۰)

۲-۵. گروه‌های فعلی

• حلقه به / در گوش کسی کردن / انداختن: او را مطیع و بنده کردن.

ز راه پاسخ آن ماه قصب‌پوش ز شگر کرد شه را حلقه در گوش
(نظامی، ۱۳۱۳: ۳۲۱)

یک حلقه به گوش خسرو انداز کاو بنده توست و حلقه در گوش
(امیرخسرو، ۱۳۸۰: ۵۲۰)

• حلقه به گوش کسی گشتن (/ شدن / بودن): مطیع / بنده او شدن / بودن.

حلقه به گوش غم تو گشت عقل غاشیه‌دار لب تو گشت جان
(خاقانی، همان: ۳۴۰)

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از نو به مبارک‌بادم
(حافظ، همان: ۲۰۲)

چون نباشد به سر زلف سخن سوگندش؟ صائب از حلقه به گوشان همین سلسله است
(صائب، ۱۳۷۲: ج ۲، ۷۷۱)

• حلقه کسی را در گوش کشیدن / داشتن: مطیع و بنده او شدن / بودن.

سپهر، حلقه حکم تو در کشیده به گوش زمانه داغ هوای تو در نهاده به ران
(انوری، همان: ج ۱، ۳۵۷)

چو دارم حلقه عهد تو در گوش به یک جریمه مزن چون حلقه بر در
(انوری، همان: ج ۱، ۲۲۷)

• حلقه گوش کردن: رام و آرام کردن / خوش و شاد کردن.

دماغ مرا کز غم آمد به جوش به ابریشم ساز کن حلقه گوش^(۱۳)
(نظامی، ۱۳۱۷: ۲۲۰)

• سخن یا پندی را چون حلقه در گوش داشتن (/ نهادن): مسئول آن بودن؛ آن را

به یاد داشتن؛ متعهد شدن به آن.

چو شیرین گوش کرد آن پند چون نوش نهاد آن پند را چون حلقه در گوش
(نظامی، ۱۳۱۳: ۱۲۱)

۶. تصویرسازی

گاهی آیین حلقه در گوش کردن، دستمایه ذهن شاعران و نویسندگان برای خلق

تصاویر هنری و ادبی شده است. در این ابیات، عناصری ملاحظه می‌شود که شاعران با کشف شباهت‌های ظاهری میان آنان و اجزای این آیین، به مدد خیال خود، به ساختن تصاویری پرداخته‌اند که در نوع خود زیبا و دل‌انگیزند. این عناصر به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته نخست از نظر ظاهری حلقه یا حلقه‌هایی دارند، و دسته دوم در کنار خود عنصری دارند که در تصور شاعران به حلقه تشبیه شده است.

۱-۶. عناصری با حلقه‌های واقعی

• ترازو

ز سودایش ترازو حلقه در گوش
ز سنگش گشته سنگ سرمه خاموش
(سیدای نسفی، ۱۳۸۲: ۷۵)

• در

حلقه‌زن حلقه به دوش توایم
چون در تو حلقه به گوش توایم
(نظامی، ۱۳۴۳: ۱۰)

• دف

همچو دف حلقه به گوش او شدم، با این همه
بر تنم چون چنگ هر رگ در فغان می‌افکند
(عطاری، ۱۳۶۰: ۲۵۱)

• دوات

حلقه گوش دواتش چون حسام شاه شرق
حلقه‌ها در گوش اهل هفت کشور می‌کشد
(اخیسکتی، ۱۳۳۷: ۹۹)

• سفره

بگشاده‌ای چو کاسه دهان در خیال آش
مانند سفره حلقه به گوش‌های برای نان
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۳: ۴۸۵)

۲-۶. عناصری با حلقه‌های خیالی

• **سرو** (به واسطه علاقه قمری به سرو در باور عامه مردم، شاعر، طوق گردن قمری را به حلقه‌هایی در گوش سرو تشبیه کرده است).

حلقه‌ها در گوش سرو از طوق قمری می‌کشد
گر به گلشن ره فتد سرو خرامان تو را
(صائب، ۱۳۷۲: ج ۱، ۱۷)

• شب / آسمان / سپهر / فلک (به واسطه ماه نو در کران آنها)

دوش که بود از قیاس، شکل شب از ماه نو	هندوی حلقه به گوش گرد افق پاسبان
	(خاقانی، همان: ۳۳۱)
از بن گوش آسمان، از مه نو هر مهی	حلقه به گوشی شود بر در شاه عجم
	(خاقانی، همان: ۲۶۱)
بر درش همچو درش حلقه به گوشی ست سپهر	کز مَهش حلقه فرمان به خراسان یابم
	(خاقانی، همان: ۲۹۹)
فلک که حلقه زر کرده از هلال به گوش	غلام حلقه به گوش فدایی خان است
	(محتشم، همان: ۴۲۷)

۷. نتیجه

حلقه در گوش کردن سابقه تاریخی طولانی دارد و افزون بر انسان‌ها، در باب حیوانات نیز معمول بوده است. حلقه کردن در گوش حیوانات، بیشتر نشانه تزیین و آرایش بوده، اما درباره گروه‌های مختلف انسان‌ها با انگیزه‌های متنوعی صورت می‌گرفته است. طبقات بالادست جامعه - مانند شاهان و حاکمان و ثروتمندان - به قصد زینت، حلقه در گوش خود می‌کرده‌اند، ولی حلقه در گوش کردن به نشانه بندگی درباره سه گروه معمول بوده است: الف) ملازمان پادشاه و بعضی از لشکریان به نشانه فرمانبرداری و اطاعت؛ ب) غلامان درم‌خرید به نشانه بردگی؛ ج) اسیران جنگی به نشانه اینکه «حلقه در گوش»، مغلوب آزادشده‌ای است که با لطف و عنایت حریف غالب، حیات تازه‌ای یافته است. شکل و جنس حلقه‌هایی که در گوش می‌کردند هم متفاوت بوده است. حلقه بزرگ مجوف که نام پادشاه غالب روی آن نوشته شده بود و حلقه‌های ساده و مدور نمونه‌ای از این شکل‌ها بوده و البته گاه به جای حلقه، نعل اسب در گوش اسیران می‌کرده‌اند. جنس این حلقه‌ها هم معمولاً طلا و نقره بوده است که گاه لعل یا گوهری بر آن می‌نشانده یا از آنها می‌آویخته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ویل دورانت به برخی اعتقادات مردمان کهن درباره حلقه بینی نیز اشاره می‌کند. از جمله اینکه به اعتقاد مردم چیپس‌لند (منطقه‌ای در جنوب غربی کشور استرالیا) اگر کسی بدون حلقه‌ای در بینی از دنیا برود، در زندگی دیگر، دچار عذاب سخت خواهد شد (دورانت، همان: ۱۰۳) و در میان هندیان

حلقه‌ای در سوراخ چپ بینی، نشانه ازدواج بوده است (همان: ۵۶۹).

۲. برخی نویسندگان به توصیف حلقه‌ای پرداخته‌اند که در گوش ماهیان بوده است. محمد بن محمود طوسی در *عجایب المخلوقات* (تألیف ۵۷۳-۵۵۶ ق.) در وصف شهر کنگور (کنگاور) می‌نویسد: «و در این شهر چشمه‌ای است و در آن ماهیان سیاه، حلقه‌ها در گوش، عمرهای دراز، و شگفت است کی ماهی بیرون قرار نگیرد تا حلقه در گوش وی کنند و در آب حلقه در گوش وی نتوان کردن» (طوسی، ۱۳۴۵: ۲۵۹). گویا اشاره محمد طوسی، به شکل ظاهری این ماهیان مربوط باشد و کسی حلقه در گوش آنها نکرده بوده است، همچنان که حمدالله مستوفی (ف ۷۵۰ ق.) نیز در *نزهة القلوب* (تألیف ۷۴۰ ق.) در توصیف شهر نیشابور به این موضوع اشاره می‌کند: «و چشمه‌ای دیگر است به میان صحرا به طرف طوس و رایگان [مرغزاری در طوس] و امیر چوپان، ماهی در آن انداخته است و حلقه در گوش آن ماهی از مروارید است به مقدار بیضه کبوتری، و اکنون مردم جوق جوق و طایفه طایفه به تفرج می‌روند و نان در آن چشمه می‌اندازند، ماهی جهت نان می‌آید، مردم تفرج می‌کنند» (مستوفی، همان: ۱۴۹).

۳. حرمت یا حلیت حلقه در گوش کردن به قصد زینت، اختلاف نظرهایی را در میان بزرگان مذاهب پدید آورده است. غزالی (ف ۵۰۵ ق.) در *احیاء علوم الدین*، ربع عادات، این کار را روا نمی‌داند و منع از آن را واجب می‌شمارد: «در سوراخ کردن گوش دختران برای آویختن حلقه‌های زر رخصتی نمی‌دانم، چه آن جراحی دردمندکننده است، و مثل آن موجب قصاص باشد» (غزالی، ۱۳۶۶: ج ۲، ۷۳۴). در مقابل، یکی از احکامی که محمد بن مکی عاملی مشهور به شهید اول در *المعنة المشقبة* ذیل احکام اولاد می‌آورد، سوراخ کردن گوش طفل برای حلقه است: «و احکام الأولاد أمورٌ: فَمِنْهَا الْعَقِيقَةُ وَ الْحَلْقُ وَ الْخِتَانُ وَ ثَقَبُ الْأُذُنِ فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ... از جمله احکام اولاد آن است که برای او عقیقه کنند، سرش را بتراشند، ختنه‌اش کنند و گوشش را در روز هفتم سوراخ کنند» (عاملی، ۱۳۷۴: ج ۲، ۹۰). برای اطلاع بیشتر از عقاید معاصران و همچنین تفصیل آرای گذشتگان رک: *احکام تجمیل النساء فی الشریعة الاسلامیه*؛ ازدهار بنت محمود المدنی، الطبعة الأولى، ریاض: دارالفضیله؛ ۱۴۲۲ ق.

۴. از سخن ابن بلخی پیداست که بستن کمربند نیز با آدابی خاص از نشانه‌های غلامی بوده است، و «کمر بندگی» و «کمر خدمت» در سخن شاعران، به همین آیین اشاره دارد:

همه خردان و بزرگان فلک تا جوزا بسته طالع به میان بر، کمر خدمت او

(ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۴)

خواجه هفت بام همچو غلام کمر بندگیش بسته مدام

(سنایی، ۱۳۲۹: ۱۱۵)

۵. کهن‌ترین اشاره در این باب در *تورات* (سفر خروج، فصل بیست‌ویکم) دیده می‌شود. در آنجا آمده است که غلام عبری پس از شش سال بندگی می‌تواند آزاد شود، اما اگر مالک غلام، زنی به وی داده باشد و آن غلام از آن زن دارای فرزند شده باشد، آن زن و فرزندان، متعلق به صاحب او هستند مگر اینکه آن غلام بخواهد نزد صاحبش بماند؛ در این صورت صاحبش در معبد و در حضور قاضیان گوش او را با درفش

سورخ می‌کند و او تا پایان عمر، غلام صاحب خود باقی خواهد ماند (کتاب مقدس، ۱۳۸۰: ۱۴۱).

تعبیر «گوش‌سفته، سفته‌گوش» در سخن نظامی نیز ظاهراً به این موضوع اشاره دارد:

و آن گوشه‌نشین گوش‌سفته چون گنج به گوشه‌ای نهفته

(نظامی، ۱۳۱۳: ۸۳)

روز و شب سالکان راه تواند سفته‌گوشان بارگاه تواند

(نظامی، ۱۳۱۵: ۳)

۶. خشمگین و تندخوی. رک: *لغتنامه دهخدا*.

۷. گویا این بیشکین، پدر همان نصره‌الدین است که حکایت وی را از سیرت *جلال‌الدین* ذکر کردیم و

خود او به داستان اسارت پدرش به دست البارسلان و حلقه کردن در گوشش اشاره کرد.

۸. البرز در بیت دوم نامی است که رستم در این داستان بر خود نهاده بود تا نزد زال و لشکر او ناشناس بماند.

۹. برخی شاعران نیز در اشعار خود به نعل در گوش کردن اشاره کرده‌اند:

اگر سوی قیصر بری نعل اسبش ز فخرش بی‌او یزد از گوش، قیصر

(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ج ۱، ۳۰۸)

نعل می‌بستند روزی اكدشانت را به روم حلقه‌ای گم گشت از آن در گوش قیصر یافتند

(فاریابی، ۱۳۸۱: ۷۳)

همچنین نظامی در منظومه‌های خود نوعی گوشواره را «نعلک» می‌خواند که ظاهراً شباهتی به نعل

داشته است؛ برای نمونه، در خسرو و شیرین و در توصیف شیرین می‌گوید:

ز نعلک‌های گوش گوهر آویز فکندی لعل‌ها در نعل شب‌دیز

(نظامی، ۱۳۱۳: ۳۰۶)

در *لغتنامه دهخدا* «نعل‌پاره» کنایه از گوشواره سخت بزرگ و بی‌تناسب و بدساخت دانسته شده است.

۱۰. رک: *مجله آذربایجان بورت بیلگه‌سی*، سال اول، شماره اول، ص ۱۷ و مابعد (به نقل از مینوی در سیرت

جلال‌الدین مینکبرنی، ص ۳۰۵). با وجود تلاش فراوان، دستیابی به این مقاله برای نگارندگان میسر نشد.

۱۱. گاهی درباره اسیران، مجازات‌های دیگری اعمال می‌کردند که به نوعی با موضوع سخن ما ارتباط

دارد؛ برای نمونه، سلطان جلال‌الدین مینکبرنی پس از پیروزی در یکی از جنگ‌ها دستور داد میخ

خیمه‌ها را در گوش اسیران مغول بکوبند (رک: نسوی، همان: ۱۰۶-۱۰۷). در هنگام صلح نیز برای تفقد

مغلوب، با گوشواره‌ای او را می‌نواختند: هنگامی که شاه شجاع (فو ۷۸۶ ق.) به قصد تسخیر کرمان

حرکت کرد، دولت‌شاه وزیر شاه محمود، برادر شاه شجاع و رقیب او، که آن ولایت را ضبط کرده بود،

تقاضای بخشودگی کرد و به حضور شاه شجاع رسید. شاه شجاع او را مورد نوازش قرار داد و پس از

اعطای خلعتی شاهانه به او، فرمان داد دو دانه در گرانمایه در گوش وی کردند (رک: غنی، ۱۳۸۳: ج ۱،

۲۵۱)

۱۲. این تعبیر درباره رکاب نیز به کار رفته است:

ناز نگر که پای او تا به رکاب می‌رسد دست ز کار می‌رود حلقه‌کش رکاب را

(محتشم کاشانی، همان: ۳۱۳)

۱۳. مرحوم وحید دستگردی در توضیح این بیت نوشته است: «دماغ مرا به آواز ابریشم ساز خوش کن و از جوش غم بینداز تا بنده حلقه در گوش ساز تو شود». «حله پوش» به جای «حلقه گوش» [نسخه بدل وحید] از موضوع بحث ما خارج است.

منابع

- ابن اعثم کوفی، احمد بن علی (۱۳۸۰)، *الفتوح*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، علمی.
- ابن بلخی (۱۳۶۳) *فارسنامه*، تصحیح گای لسترانج و آلن نیکلسون، ج ۲، تهران، دنیای کتاب.
- احسیکتی، اثیر (۱۳۳۷)، *دیوان اثیر احسیکتی*، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران، رودکی.
- اعلم، هوشنگ (۱۳۸۳)، «مساح»؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۸، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- افشار، ایرج (۱۳۸۲)، *رساله حظیات اثر صادقی بیگ افشار*، آینه میراث، ش ۲۳.
- امیر خسرو دهلوی (۱۳۸۰)، *دیوان امیر خسرو*، تصحیح اقبال صلاح‌الدین، تهران، انتشارات نگاه.
- انوری، اوحدالدین علی (۱۳۶۴)، *دیوان انوری*، تصحیح محمدتقی مدرس، ج ۲، تهران، علمی.
- تاجبخش، احمد (۱۳۵۵)، *تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام*، تهران، دانشگاه ملی.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۲۶)، *کامل التعبير*؛ تهران، علمی.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۷۸)، *هفت اورنگ*؛ تصحیح جابلقا دادعلیشاه، ج ۱، تهران، میراث مکتوب.
- جوزجانی، منہاج‌الدین عثمان (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۹)، *دیوان حافظ*، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۲)، *دیوان خاقانی*، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، ج ۷، تهران، زواری.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲)، *گل رنج‌های کهن*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز.
- خواجوی کرمانی (۱۳۶۹)، *دیوان خواجو*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، ج ۲، تهران، پازنگ.
- دانش یزدی، فاطمه (۱۳۸۳)، *فرهنگ عامه مردم یزد در ماه رمضان*، فصلنامه فرهنگ یزد، ش ۶، ۱۸-۱۹.
- دورانت، ویل (۱۳۸۶)، *تاریخ تمدن*، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران، نشر ماهی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲)، *لغتنامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۴)، *راحة الصدور و آیه‌السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران، امیرکبیر.
- رونی، ابوالفرج (۱۳۴۷)، *دیوان ابوالفرج رونی*؛ تصحیح احمد مهدوی دامغانی؛ مشهد: باستان.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۶۹)، *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۲۹)، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- سیدای نسفی، میرعابد (۱۳۸۲)، *دیوان سیدای نسفی*، تصحیح حسن رهبری، تهران، الهدی.
- شاه نعمت‌الله ولی (۱۳۷۳)، *کلیات اشعار شاه نعمت‌الله*، تصحیح جواد نوربخش، تهران، نوربخش.
- صائب تبریزی (۱۳۷۵)، *دیوان صائب*، تصحیح محمد قهرمان، ج ۶، چ ۳، تهران، علمی و فرهنگی.

طوسی، محمد بن محمود (۱۳۴۵)، *عجایب المخلوقات*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

عاملی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۴)، *ترجمه لعمه دمشقیه*، ج ۲، چ ۳، قم، دارالفکر.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۶۲)، *دیوان عطار*، تصحیح تقی تفضلی، چ ۳، تهران، علمی و فرهنگی.
غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۶)، *احیاء علوم‌الدین*؛ ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، ج ۲، چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی.

غنی، قاسم (۱۳۸۳)، *تاریخ عصر حافظ*، چ ۹، ج ۱، تهران: زوآر.

فاریابی، ظهیرالدین (۱۳۸۱)، *دیوان ظهیرالدین فاریابی*، تصحیح امیرحسن یزدگردی، تهران، قطره.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۳-۱۹۶۸ م.)، *شاهنامه*، به اهتمام برتلس، ج ۹، مسکو، فرهنگستان علوم شوروی.
فرغانی، سیف‌الدین محمد (۱۳۶۴)، *دیوان سیف فرغانی*؛ تصحیح ذبیح‌الله صفا، چ ۲، تهران، فردوسی.
همدانی، فاضل‌خان (۱۳۸۰)، *ترجمه کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)*، تهران، اساطیر.
محتشم کاشانی، کمال‌الدین علی (۱۳۷۶)، *دیوان محتشم کاشانی*، تصحیح محمدعلی گرگانی، تهران، سنایی.
مختاری غزنوی، سراج‌الدین عثمان (۱۳۵۸)، *شهریارنامه*، تصحیح غلامحسین بیگدلی، تهران، [بی‌نا].
مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲)، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، چ ۲، تهران، امیرکبیر.

مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، تصحیح گای لیسترانج، تهران، دنیای کتاب.

منشی، ابوالعالی نصرالله (۱۳۵۶)، *کلیله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، چ ۵، تهران، دانشگاه تهران.
مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۵۵)، *کلیات شمس*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۲، تهران، امیرکبیر.
مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۰)، *مثنوی معنوی*، از روی تصحیح نیکلسن، چ ۷، تهران، امیرکبیر.

ناصرخسرو (۱۳۵۳)، *دیوان ناصرخسرو*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.
نسوی، شهاب‌الدین (۱۳۶۵)، *سیرت جلال‌الدین مینکبیرنی*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی.

نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس (۱۳۱۷)، *اقبالنامه*، تصحیح وحید دستگری، تهران، علمی.

نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس (۱۳۱۳)، *خسرو و شیرین*، تصحیح وحید دستگری، تهران، علمی.

نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس (۱۳۱۶)، *شرفنامه*، تصحیح وحید دستگری، تهران، مطبعة ارمغان.

نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس (۱۳۱۳)، *لیلی و مجنون*، تصحیح وحید دستگری، تهران، علمی.

نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس (۱۳۴۳)، *مخزن‌الاسرار*، تصحیح وحید دستگری، چ ۳، تهران، علمی.

نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس (۱۳۱۵)، *هفت پیکر*، تصحیح وحید دستگری، تهران، مطبعة ارمغان.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۴)، *ایران و جهان*، ج ۱، تهران، مؤسسه نشر هما.

وحشی بافقی، کمال‌الدین (۱۳۵۵)، *دیوان وحشی بافقی*، تصحیح حسین نخعی، چ ۵، تهران، امیرکبیر.

وراونی، سعدالدین (۱۳۷۶)، *مرزبان‌نامه*، تصحیح محمد روشن، چ ۳، تهران، اساطیر.

هینتس، والتر (۱۳۷۸)، *داریوش و ایرانیان*، ترجمه پرویز رجبی، چ ۶، تهران، علمی و فرهنگی.